

مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها

متنی که پیش رو دارید سخنی است با کارگران مبارز و تلاشی است برای واکاوی مبارزات جاری کارگران به منظور ارزیابی استراتژی‌ها و تاکتیک‌های موجود در آن. برخی از مسائل مطروح را بدون ارائه‌ی مبسوط بن‌مایه‌های نظری-سیاسی آن‌ها بیان کرده‌ام، اما کوشیده‌ام تا این ارائه‌ی خلاصه، و حتی در مواردی صرفاً طرح‌گون، کلیت بحث را مخدوش نکند. ضرورت طرح بحث به این سیاق را یک فرصت و یک تهدید برمی‌سازد که تلاش کرده‌ام شرحشان دهم.

۱. کارگران مشغول کارند

بیش از یک سال است که کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه در اعتراض به سر می‌برند. آغاز این دور جدید اعتراضات به بهار ۹۶ برمی‌گردد. پس از واگذاری شرکت در سال ۹۴ به بخش خصوصی، «حقوق و مطالبات معوقه» به جزء لاینفک زندگی کارگران بدل شده است. مطالبات عقب‌افتاده‌ی کارگران آنان را در خرداد ۹۶ به اعتراضاتی واداشت که منجر به پرداخت یک ماه از حقوق معوقه‌شان در پایان ماه و موکول کردن مابقی معوقات به آینده شد. تیر و مرداد ماه اعتصاب کارگران و حضور اعتراضی در شهر و همچنین دستگیری و احضار پیشروان کارگری بود — پانزده نفر بازداشت و تا نیمه‌ی مرداد چهل تن احضار شدند. افزوده شدن معوقات تا آبان‌ماه منجر به تحرکات اعتراضی در این ماه شد. آذرماه با فراخوان «جمعی از کارگران هفت‌تپه» یک هفته اعتراض و اعتصاب درمی‌گیرد و با شرط برکناری افشاری و پرداخت مطالبات اعتصاب به پایان می‌رسد. در طول دی‌ماه اعتراضات پراکنده در شرکت در جریان است. در بهمن‌ماه اعتصابی یک‌هفته‌ای دوباره در دستور کار قرار می‌گیرد و تا پایان سال شرایط شرکت به شدت ملتهب می‌شود. بازداشت‌های موقت، احضارهای پیشروان کارگری و گهگاه پرداخت برخی از معوقات تا پایان سال ادامه دارد. در اوایل سال جدید (۹۷) زمزمه‌هایی از تعطیلی شرکت نیز به گوش می‌رسد، که تبدیل به تهدیدی مضاعف برای کارگران می‌شود. اما عدم پرداخت معوقات بار دیگر کارگران را به اعتصابی ده‌روزه در اواخر مرداد و اوایل شهریور وامی‌دارد. در نقطه‌ی اوج این دو سال مبارزه، اعتصاب شکوهمند یک‌ماهه‌ی اخیر را داشتیم که تنها با دستیابی به بخش کوچکی از مطالبات معوقه پایان یافت — و البته دستگیری چند تن از پیشروان کارگری و تمدید بازداشت دو تن از این پیشروان. اما این پایان ماجرا نخواهد بود.

پیش از خصوصی شدن شرکت، در سال‌های ۸۵ تا ۸۷ نیز هفت‌تپه شاهد اعتراضات کارگری بود. اعتراضات از آذر ۸۵ با عقب افتادن یک‌هفته‌ای حقوق آغاز شد. اعتراضات در اسفندماه به سبب اضافه شدن عیدی و پاداش به معوقات گسترده‌تر می‌شود. در این برهه، کارگران با تجمعات پراکنده و مراجعات پراکنده به مدیریت شرکت اعتراض می‌کنند. تا اردیبهشت ۸۶، حقوق‌های معوقه به چهار تا پنج ماه می‌رسد. از خردادماه اعتراضات بالا می‌گیرد. در طول یک سال، از بهار ۸۶ تا بهار ۸۷، سلسله‌ای از

اعتراضات و اعتصابات رخ می‌دهد و در پاییز آن سال تقریباً تمام مطالبات پرداخت می‌شود. در همان پاییز، هیئت مؤسس سندیکای شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه شکل گرفت و سپس در آبان‌ماه مجمع عمومی و انتخابات سندیکای کارگران برپا شد. در اسفندماه همان سال سرکوب فعالان آغاز شد: ابتدا دستگیری پیشروان کارگری و سپس صدور احکام حبس، اخراج و بازنشستگی اجباری و غیره.

نخستین جرقه‌های اعتراضات کارگران گروه ملی صنعتی فولاد ایران به عدم پرداخت حقوق معوقه در بهمن‌ماه گذشته زده شد و تا پایان سال ادامه داشت. در خردادماه امسال تجمع آنها با بازداشت تعدادی از کارگران همراه بود. آبان‌ماه مجدداً اعتراض، اعتصاب و تظاهرات شعله می‌کشد. تا این لحظه پس از نزدیک به یک ماه اعتراض، بخش‌هایی از مطالبات معوقه در جریان پرداخت است و اعتراضات کماکان پابرجاست. همچنین احتمال تعطیلی کارخانه تهدیدی جدی برای کارگران است.

روایت اعتراض کارگران دو کارخانه‌ی آذربای و هپکوی اراک هم کمی قبل‌تر بر همین سیاق بود. اعتراض و اعتصاب، بازداشت و تهدید، دریافت بخشی از مطالبات معوقه، بازگشت به سر کار، و کمی بعدتر پرونده‌سازی برای پیشروان کارگری و سرکوب آنان: در این مورد، صدور حکم حبس و شلاق برای پانزده کارگر.

نیشکر هفت‌تپه، فولاد اهواز، هپکو و آذربای اراک و قطعاً پیش و پس از آن کارگران دیگر واحدهای تولیدی-خدماتی ایران در شرایط یکسانی وارد آوردگاه یکسانی می‌شوند تا مسیری یکسان را بپیمایند: معوق کردن مطالبات کارگری، اعتراضات کارگری، گسترش اعتراضات کارگری، هجوم سرمایه‌داران و دولتشان به کارگران، مقاومت کارگران در برابر این هجوم، در بهترین حالت گرفتن مطالبات و بازگشت به سر کار، و در نهایت سرکوب پیشروان کارگری؛ و چند صباح بعد با حمله‌ی دیگر سرمایه‌داران باز روز از نو و روزی از نو. سرمایه‌داران نیز این مسیر را خوب یاد گرفته‌اند و هر بار با مهارت بیشتری وارد میدان می‌شوند. آن‌ها از تکرار این مسیرهای دورانی هراسی به دل راه نمی‌دهند، هر بار دست به تهاجم می‌زنند و با مبارزات تدافعی کارگران به عقب بازمی‌گردند – و البته کم نیستند مواردی که عقب‌نشینی آن‌ها کامل نیست. این حمله برای آن‌ها هزینه‌ای ندارد، اما کارگران هزینه‌ی مبارزاتشان را با زندگی هرروزه‌شان پرداخت می‌کنند. دفاع کارگران در این مسیر چونان دفاع جانانه‌ی سربازانی است که زیر بارانی از خمپاره‌های دشمن تنها امیدشان این است که مجبور به عقب‌نشینی نشوند، تازه آن‌هم در صورتی که هوشیاری، شهامت و استقامتشان را تا آخرین لحظه حفظ کنند. اما آیا می‌توان با ضدحمله‌ای به یاری این هوشیاری، شهامت و استقامت در جبهه‌ی سرمایه‌داران پیشروی کرد؟ آیا می‌توان از مبارزه‌ی تدافعی وارد مبارزه‌ی تهاجمی شد؟

۲. کارگران دست از کار نمی‌کشند

در میان حامیان اعتراضات کارگری نیشکر، گروه ملی فولاد، هپکو و آذربای نام «سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه» نیز به چشم می‌خورد. کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی از سال ۸۴ موفق به بازتأسیس سندیکای خود شدند. این کارگران در راه بازتأسیس

و حفظ سندیکای خود در طول این یک دهه و نیم متحمل هزینه‌های بسیار شدند: احضار و بازداشت، ضرب و شتم، تعلیق از کار و غیره. سرکوب سندیکای کارگران شرکت واحد برای برخی از پیشروانشان هزینه‌ی شدیدتری همچون حبس‌های طولانی مدت را در بر داشت. البته همان‌طور که دیدیم، سرکوب فقط مختص کارگران شرکت واحد و پیشروان آن‌ها نبود، اما کارگران واحد به واسطه‌ی متشکل شدن در سندیکا توانستند مسیری را که پیش‌تر توصیف کردیم بگسلند. کارگران، با فرارفتن از مسیری دایره‌ای که سرمایه‌داران به‌خوبی آن را از بر کرده و به چم‌وخم آن به‌خوبی آگاه شده بودند، توانستند حملات سرمایه‌داران شرکت واحد به معیشتشان را تا حدود بسیاری متوقف کنند و در گام نخست سطح معیشت خود را ارتقا دهند. حضور سندیکای شرکت واحد به‌عنوان تشکیلی واقعی، یعنی سندیکایی که مشروعیت خود را به پشتوانه‌ی بدنه‌اش کسب کرده است، یکی از عوامل مهمی بود که سبب شد کارگران شرکت واحد حقوق معوقه نداشته باشند. کارگران شرکت واحد در مبارزه‌ی اقتصادی میان کارگران و سرمایه‌داران توانستند با ایجاد سندیکا توازن قوا را به نفع خود بهبود بخشند. کارگران شرکت واحد مدار تکراری را در هم شکستند، مداری که با پرداخت نکردن مطالبات کارگران، یعنی حمله‌ی سرمایه‌داران به معیشت کارگران، آغاز می‌شد و با اعتراضات کارگران، یعنی دفاع کارگران در برابر این حمله، ادامه می‌یافت و در بهترین حالت، به پرداخت مطالبات کارگری البته همراه با احضار، اخراج، بازداشت و محکوم کردن پیشروان کارگری ختم می‌شد. آن‌ها در مبارزات اقتصادی خود بر همان مدار نمی‌چرخند و در برابر سرمایه‌داران شرکت مبارزات خود را هر بار از اول آغاز نمی‌کنند. حفظ و انتقال تجربیات مبارزات پیشین به واسطه‌ی سندیکا ممکن شده و جبهه‌ی کارگران را تقویت کرده است. سندیکا قدرتی است که سرمایه‌داران از ترس آن جرئت بسیاری از حملات خود به معیشت کارگران را از دست داده‌اند. سندیکا ابزاری شد تا کارگران، بدون وارد شدن به مبارزات تدافعی، پیشاپیش جلو حمله‌ی سرمایه‌داران بایستند، چرا که کارگران با متشکل شدن در سندیکا حضور دائمی خود را در جبهه سامان می‌دهند و این امری است که می‌تواند مانع حملات پی‌درپی سرمایه‌داران شود و در زمان حمله نیز کارگران را قادر به واکنش سریع و قدرتمند می‌کند.

البته این تنها امری نیست که به یمن وجود سندیکای واحد رخ داده است. سندیکای واحد در ساحتی حتی فراتر از مبارزات اقتصادی کارگران اتحاد و همبستگی را میان کارگران بهبود بخشیده است. متشکل شدن کارگران در سندیکا مانند پی‌ریزی ساختمانی است که نخستین طبقه‌اش بهبود وضعیت معیشتی را به ارمغان می‌آورد. طبقات فرازین آن می‌تواند گسترش هرچه بیشتر آگاهی طبقاتی و بازشناسی کارگران چونان پیکری واحد باشد. سندیکای واحد، فارغ از کمی‌ها و کاستی‌هایی که در برساختن طبقات فرازین این ساختمان پرشکوه داشته است، کماکان در مقام سندیکا الگویی صحیح از مبارزه را نشان داده است که کارگران می‌توانند با اتکای به آن مبارزات خود در برابر سرمایه‌داران را نظم و سیاق بخشند. تعیین‌کننده‌ترین عنصر در مبارزات اقتصادی حفظ اتحاد و همبستگی کارگران طی این پیکار است. سندیکا حفظ اتحاد و همبستگی کارگران را در نخستین رویارویی با سرمایه‌داران نه صرفاً در حد یک شعار، بلکه در واقعیت عملی خود در دستور کار قرار می‌دهد. کارگران در نخستین گام‌های خود طی مبارزات اقتصادی پی می‌برند که نه افرادی جداافتاده، بلکه یک واحد هم‌سرنوشت را تشکیل می‌دهند، آنان با متشکل شدن در سندیکا تلاش می‌کنند که این سرنوشت مشترک را بهبود بخشند. سندیکای واحد نیز نخستین چیزی که به کارگران بخشید بازشناسی خود در مقام یک واحد هم‌سرنوشت در برابر سرمایه‌داران شرکت واحد بود. و در فرایند بلوغش طی این سال‌ها توانست این

سرنوشت مشترک را فراتر از ساحت اقتصادی در ساحت سیاسی-اجتماعی نیز بازتاب دهد. بازتاب سرنوشت مشترک کارگران در ساحت سیاسی-اجتماعی نخستین گام شکل دادن به استقلال سیاسی طبقه‌ی کارگر است. واضح است که سندیکای واحد با همه‌ی کمی‌ها و کاستی‌هایش در فرایند رشد و صیقل خوردنش این استقلال سیاسی را هر روز فزون‌تر از دیروز به نمایش گذاشته است. استقلال هر دم‌فزاینده‌ی سندیکای واحد از جریانات سیاسی‌ای که بخش‌های مختلف سرمایه‌داران را نمایندگی می‌کنند اجازه نداده که این جریانات بتوانند کارگران واحد را ملعبه و بازیچه‌ی جدال‌هایشان بکنند. یگانه راه رسیدن به چنین مرحله‌ای تشکل مستقل است، چرا که امکان انباشت تجربه برای کارگران فقط در این قالب مهیا می‌شود. فقط در قالب تشکل است که می‌توان دستاوردها و تجربیات مبارزه را تبدیل به چراغ راهی برای مبارزات آتی کرد. به این سبب است که سندیکای واحد در این سال‌ها در مقام یکی از مراکز ثقل همبستگی کارگران ایران بسیار مفید بوده است.

چنان که پیش‌تر گفتم، سندیکای واحد در طول این چند سال ابتدا با حفظ و تأکید بر استقلال طبقه‌ی کارگر در مبارزات اقتصادی توانسته خواسته‌های اقتصادی کارگران واحد را به پیش برد و در ادامه توانسته یکی از نمایندگان استقلال سیاسی طبقه‌ی کارگر نیز باشد و البته همین امر سرمایه‌داران را در سرکوب آن به جنب‌وجوش‌های فراوان انداخته است. اگر تا دیروز صرف سرکوب فیزیکی آن در دستور کار بود، امروز استحاله و سندیکاسازی جعلی در دستور کار قرار گرفته است. سندیکای واحد، به سبب سرکوب، سال‌ها امکان برگزاری مجمع عمومی را مهیا نمی‌دید؛ اینکه این برآورد تا چه میزان صحیح بوده است یا تا چه میزان به نقاط ضعف خود سندیکا برمی‌گردد بحثی باز درون کارگران است. اما اشاره به اینکه سندیکا خود برگزاری مجمع عمومی را در دستور کار گذاشت (به اطلاعیه‌ی برگزاری مجمع عمومی منتشرشده در تاریخ ۹ مرداد ۹۷ در سایت سندیکا مراجعه کنید) این شائبه را که سندیکا با برگزاری مجمع عمومی مخالف است برطرف می‌کند. اما آنچه در این پروژه‌ی جدید سرکوب خود می‌نمایاند و ما را یاری می‌دهد تا به کمک آن شرایط جنبش کارگری را بهتر بشناسیم عبارت است از: بروز مشخص‌تر دو انحراف درون جنبش کارگری که به واسطه‌ی تحلیل اشتباهشان درون پروژه‌ای امنیتی قرار می‌گیرند.^۱ انحراف نخست را جریانی نمایندگی می‌کند که «اتحادیه‌ی آزاد» نماد تمام‌وکمال آن است و با اعلام «بی‌طرفی» عملاً در جبهه‌ی مدافعان سندیکاسازی جعلی قرار می‌گیرد. انحراف دوم را جریان سیاسی‌ای نمایندگی می‌کند که هنوز در جنبش کارگری ظهور و بروز جدی نیافته است اما می‌تواند در آینده نقش مؤثرتری ایفا کند. در مجادله‌ی حاضر این انحراف را با نمایندگی رضا رخشان باز می‌شناسیم. آیا می‌توان در مبارزاتی که در قسمت قبل روایت کردیم از این دو انحراف سراغی گرفت؟ آری، هر دو جریان در این اعتراضات نقش‌آفرینی می‌کنند. اما برای شرح این نقش‌آفرینی و بررسی انتقادی آن ضروری است نکاتی را از نظر بگذرانیم.

۱. اشاره به این نکته ضروری است که تحلیل اشتباه خود بر بستری از شرایط عینی تکیه دارد که تا زمانی که این شرایط واکاوی نشود بحث کامل نخواهد بود. اشتباهات تحلیلی این جریانات خود بر مناسبات طبقاتی‌ای که در تحلیل نهایی این جریانات تجلی آن‌ها هستند سوار است، اما ما در این بحث به همین سطح کفایت می‌کنیم.

۳. تحلیل، استراتژی و تاکتیک

کارگران در نبردشان با سرمایه‌داران همچون سپاه کار در برابر لشکر سرمایه‌دار صف می‌کشند. این نبرد، که از تمامی نبردهای دیگر تاریخ واقعی‌تر و چشم‌نپوشیدنی‌تر است، هر دو سوی جبهه را به اتخاذ استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایی واداشته است. تاکتیک، که عبارت است از هنر یا فن چگونه عمل کردن در عملیات‌های مجزا، بسته به زمان و مکان متفاوت است. اینکه در اعتراضی مشخص در یک زمان و محیط کاری مشخص کدام خواسته‌ها و مطالبات را در دستور کار می‌گذاریم یا برای پیگیری مطالبه‌ای مشخص دقیقاً چه نوع اعتراضی را برمی‌گزینیم تاکتیک‌های ما را برمی‌سازند. تاکتیک می‌تواند در کوتاه‌مدت تغییر کند و غالباً در مکانی نسبت به مکان دیگر متفاوت است. اما در تمامی احوال، تاکتیک‌ها همواره تابع اهداف استراتژیک‌اند. استراتژی هنر پیروزی در جنگ است یا به عبارتی، به کارگیری و هماهنگ کردن عملیات‌های مختلف در جهت کسب پیروزی نهایی در جنگ. استراتژی در کوتاه‌مدت ثابت است و در بلندمدت، یعنی با تغییر شرایط کلی مبارزه، تغییر می‌کند.^۲ اتخاذ استراتژی نیز دلبخواهانه نیست؛ همان‌طور که تاکتیک‌ها در هر عملیات از استراتژی کلانی تبعیت می‌کنند، استراتژی نیز مبتنی بر شناخت و تحلیل از شرایط کلی نبرد است. به عبارتی، تحلیل‌های متمایز از شرایط کلی نبرد استراتژی‌های مختلفی را برای پیروزی نهایی در دستور کار قرار می‌دهند و مبتنی بر این استراتژی‌ها تاکتیک‌های متمایزی نیز برگزیده می‌شوند. در یک کلام، برای شناخت تاکتیک صحیح در مبارزه‌ای مشخص می‌بایست دید که استراتژی صحیح در آن دوره از مبارزات چیست و برای تشخیص استراتژی صحیح باید به تحلیل صحیحی از شرایط کلی نبرد دست یافت. به این سبب، عناصر اصلی برساننده‌ی شرایط کلی پیکار کارگران ایران را (البته با حذف و ساده‌سازی بسیار اما نه مخرب و واژگون‌کننده) بررسی می‌کنیم.

عنصر نخست: امپریالیسم

سرمایه‌داری بیش از یک قرن است که وارد دوران امپریالیستی خود شده است. در دوران امپریالیسم، دولت‌های معظم سرمایه‌داری بر سر منافعشان در سراسر جهان بلوک‌بندی‌هایی را شکل می‌دهند و مدام آن‌ها را بازآرایی می‌کنند. تا این لحظه، این بلوک‌بندی‌ها به دو جنگ خونین جهانی انجامیده است، که از دل این جنگ‌های خونین امریکا به نمایندگی بلوک پیروز به‌منزله‌ی فرمانروای اقتصادی-سیاسی-اجتماعی جهان سر برآورد و نظم اقتصادی-سیاسی جهان امروز را پی ریخت.^۳ خصوصیات امپریالیستی جهان امریکا و متحدانش را در سراسر زمین مجبور می‌کند تا برای حفظ برتری خود در جهان دست به اقدامات متعددی بزنند. از سویی، تشکیل نهادها و وضع قوانین جهانی و مجبور کردن کشورهای ریز و درشت به تبعیت از آن‌ها این موقعیت را برمی‌سازد و حفظ

۲. یک استراتژیست جگی می‌نویسد: تاکتیک آموزه استفاده از نیروهای مسلح در جنگ و استراتژی آموزه استفاده از پیکارهای منفرد برای هدف نهایی جنگ است.

۳. تمام بدیل‌های مترقی در برابر این نظم سرمایه‌دارانه و زیر فشار اقتصادی و نظامی آن یا استحاله شدند یا فروپاشیدند و یا به شدت تضعیف شدند. بررسی دلایل مختلف این امر مسئله‌ی این بحث نیست.

می‌کند — نهادهایی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که روابط بین کشورها را تنها تحت سیاست‌های اقتصادی مشخصی مجاز می‌دانند — و چنین به نظر می‌آید که دیپلماسی حاکم است. از سویی دیگر و هم‌زمان دور زدن قوانین و اعمال مستقیم زور باعث حفظ سلطه می‌شود — که می‌توان گفت جنگ حاکم است. در جهان امروز به‌خصوص خاورمیانه‌ی ما کمتر خبری از دیپلماسی است. آن‌ها تا آنجا که زورشان می‌رسد دولت‌هایی را که سر تعظیم در برابرشان فرود نمی‌آورند تضعیف و نابود می‌کنند. برای آن‌ها توفیری نمی‌کند که حاکمان این کشورها کیستند: سرمایه‌داران سکولار یا سرمایه‌داران مذهبی یا سرمایه‌داران ملی یا نمایندگان فرودستان و کارگران یا هر چیز دیگری (هرچند، با آنان که نمایندگان کارگران و فرودستان جامعه‌اند با بغض و کینه‌ی مضاعف برخورد می‌کنند؛ مانند ونزوئلا). در هر حال، این کشورها باید به نفع امریکا و متحدانش دگرگون شوند. ابزارهای این دگرگونی برای آن‌ها از تنوع بالایی برخوردار است: از کودتای نظامی تا جنگ، از تحریم تا ایجاد بلوا و آشوب. نتایج این دگرگونی‌ها نیز بسته به شرایط و ابزار دگرگونی متفاوت بوده است. اما می‌توان این دگرگونی‌ها را در خاورمیانه و اوراسیا در ۲۰ سال اخیر در سه دسته‌ی کلی جا داد.

الف) جنگ‌های امریکا و متحدانش در افغانستان و عراق

جنگ در افغانستان در سال ۲۰۰۱ به بهانه‌ی حملات ۱۱ سپتامبر کلید خورد و تا سال ۲۰۱۴ به طور رسمی ادامه داشت و تا هم‌اکنون به شکل جنگ داخلی ادامه دارد. جنگ در عراق در سال ۲۰۰۳ به بهانه‌ی وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق (که البته هرگز یافت نشد) کلید خورد و تا سال ۲۰۱۰ به طور رسمی ادامه یافت و تا همین حالا عده‌ای کثیر از نیروهای نظامی امریکا در کشور عراق حضور دارند. جنایاتی که امریکا و متحدانش در این سال‌ها در این دو کشور انجام دادند اعم از کشتارهای دسته‌جمعی افراد غیرنظامی، تجاوزات دسته‌جمعی به زنان، قطعه‌قطعه کردن اجساد پس از قتل و شکنجه‌های وحشیانه درون زندان‌ها توصیفی می‌طلبند که صادقانه اعتراف می‌کنم از عهده‌ی قلم نویسنده خارج است. برای پی بردن به فقط قسمت کوچکی، قسمت هزار بار کوچک‌شده‌ای، از این جنایات که بر حسب تصادف در خود رسانه‌های متحدان این جنگ بازتاب یافته است می‌توانید به جست‌وجویی در دنیای مجازی با عناوین کشتار حدیثه، کشتار محمودیه، کشتار میوند، کشتار قندهار یا زندان ابوغریب بپردازید.

پس از این دو جنگ، هیچ‌یک از این دو کشور هنوز از امکانات اولیه‌ی زندگی متعارف برخوردار نیستند. به گزارش وزارت احیا و انکشاف دهات افغانستان، بیش از نیمی از مردم این کشور به آب آشامیدنی دسترسی ندارند. در عراق نیز مشکلات آب شرب و برق مردم عراق را به خیابان کشانده است. نماینده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل در «امور بشردوستانه (!)» در افغانستان هشدار داد ۳/۶ میلیون نفر در این کشور فقط یک قدم با قحطی فاصله دارند.

حاصل این دو دگرگونی امپریالیستی برای مردم این دو کشور هیچ چیز جز فلاکت روزافزون نبوده است، اما برای امریکا و متحدانش کم شدن شر دو دولت سرکش بود. نارضایتی و ناامنی بر همان روال باقی مانده است و حالا دیگر طرف دعوا نیرویی است با پشتوانه‌ی سرمایه‌ی جهانی که نبرد را چندین گام به عقب بازگردانده است.

ب) انقلابات مخملی و برنشاندن دولت‌های حامی امریکا

انقلاب‌های رنگی در کشورهای نظیر گرجستان، اوکراین و قرقیزستان با حمایت بنیادهای گوناگون امریکایی رخ داد و موفق شد در این کشورها دولت‌های همخوان با سیاست‌های امریکا را به قدرت برساند. در سازمان‌دهی این انقلاب‌ها مشکلات و معضلات مردم بیش از هر چیز به فساد حاکمان وقت کشور نسبت داده می‌شد و تمام آنچه آن‌ها می‌خواستند خلاصه می‌شد در رفتن عده‌ای که فاسد بودند و روی کار آمدن عده‌ای دیگر که فاسد نبودند (جالب آنکه همین رهبران انقلاب‌های در مواردی سال‌های بعد به دلیل فساد محاکمه شدند). پس از فساد، ارتباط مناسب نداشتن با اروپا و امریکا دلیل وضعیت اقتصادی نابسامان جلوه داده می‌شد. اما پس از پیروزی این دگرگونی‌های امپریالیستی چه چیز رخ داد: ایجاد شرایط مساعد کسب‌وکار برای شرکت‌های اروپایی و امریکایی، قراردادهای کلان اقتصادی و تفاهم‌نامه‌های سیاسی به نفع امریکا و متحدانش، اعمال هرچه بیشتر سیاست‌های اقتصاد بازار آزادی و حمله‌ی بیشتر و بیشتر به معیشت کارگران که یکی از شرایط سودآوری همان شرکت‌ها بود و در همین راستا تضعیف اتحادیه‌های کارگری، حمله‌ی مضاعف به ایده‌ها و اهداف کارگری و سوسیالیستی. اما مهم‌ترین و کلیدی‌ترین وظیفه‌ی این دگرگونی‌ها حفظ و تقویت برتری امریکا و متحدانش در این منطقه از جهان بود که بیش از هر چیز به گسترش ناتو گره خورده بود. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو، همان سازمان جنایت‌کاری که مسئول جنگ‌های افغانستان و عراق بود، پس از این دگرگونی‌ها راه خویش را به خاورمیانه و اوراسیا گشوده‌تر می‌دید.

اما این دگرگونی‌های امپریالیستی پس از مدتی محبوبیت نخستین خود را از دست دادند، به‌خصوص هنگامی که در سال ۲۰۱۰ در اوکراین یانوکوویچ توانست در انتخابات پیروز شود و مجدد به قدرت بازگردد. او همان کسی بود که با انقلاب نارنجی برکنار شده بود ولی به سبب فساد مضاعف رقیبان سیاسی (یعنی همان حامیان و رهبران انقلاب نارنجی اوکراین) توانسته بود پیروز انتخابات شود. در این هنگام، انقلاب‌های مخملی حتی با تزریق منابع مالی و غیرمالی مضاعف نیز توان بسیج سابق خود را به دست نیاوردند. در نتیجه، با کم شدن محبوبیتشان از شعارهای ضدخشونت دست برداشتند و تمایلات سیاسی-ایدئولوژیک خود را واضح‌تر به نمایش گذاشتند. زمانی که در سال ۲۰۱۳ برای بار دوم در اوکراین انقلاب مخملی در دستور کار قرار گرفت و این بار نام جنبش میدان بر خود نهاد، طولی نکشید که دسته‌جات فاشیستی خیابان‌ها را قرق کردند. بسیاری از هواداران نخستین جنبش میدان زمانی که دیدند این دسته‌جات فاشیستی پیروان اعتراضات شده‌اند، دست از حمایت برداشتند و پا پس کشیدند، اما زمان از دست رفته بود و خیلی بیش از آنچه تصور می‌کردند دیر شده بود. طولی نکشید که حکومتی حامی فاشیست‌ها نیمی از اوکراین را در دست گرفت. اودسا در روز ۲ مه ۲۰۱۴ نمادین‌ترین نتیجه‌ی این دگرگونی‌های امپریالیستی برای کارگران را به نمایش گذاشت: گزارش‌ها حاکی از آن است که بین ۴۲ تا ۱۱۶ تن در ساختمان اتحادیه‌ی کارگران اودسا در آتش جان باختند. فاشیست‌ها تحت

حمایت ضمنی دولت پیروزِ دگرگونی امپریالیستی اتحادیه را محاصره می‌کنند، راه‌های خروج را می‌بندند و ساختمان را به آتش می‌کشند. تعدادی زنده‌زنده در آتش می‌سوزند، تعدادی دچار خفگی می‌شوند و تعدادی به دلیل بسته بودن راه‌های خروج و از ترس در آتش سوختن از پنجره‌های ساختمان به پایین می‌پرند. پس از فرونشستن آتش، فاشیست‌ها وارد ساختمان می‌شوند و هر آن کس را که زنده مانده بود سلاخی می‌کنند.

ج) جنگ‌های داخلی و انهدام اجتماعی

هنگامی که پیروزی دگرگونی امپریالیستی توسط انقلابات مخملی ممکن ارزیابی نشود، تقویت تمامی اقسام نیروها و دسته‌جات مخالف درونی کشور در دستور کار قرار می‌گیرد. فاشیست‌ها در اوکراین، افراطیان اسلامی در سوریه، قوم‌گرایان در ایران و غیره. حال که نمی‌توان دولتی دست‌نشانده و حامی امریکا و متحدانش بر سر کار آورد، از طریق جنگ داخلی بی‌سرانجامی، فرایند انهدام اجتماعی کشور مزبور آغاز می‌شود.

در لیبی پس از آنکه دسته‌جات فوق‌ارتجاعی مخالف معمر قذافی با پول و سلاح به دست‌فرانسه تقویت شدند، از پس یک سری اعتراضات این کشور وارد جنگ داخلی شد. پس از آن امریکا و متحدانش با ایجاد منطقه‌ی پرواز ممنوع در لیبی و نهایتاً حمله‌ی هوایی ناتو به خاک لیبی دولت معمر قذافی را سرنگون کردند. پس از هفت سال جنگ داخلی، این کشور هنوز به هیچ سامانی نرسیده است. لیبی از کشوری ثروتمند در شمال افریقا که تحت حاکمیت یک دیکتاتور بود تبدیل شده به مناطقی با زیرساخت‌های ویران‌شده - مناطقی تحت تسلط دو دولت به نام‌های دولت آشتی ملی و دولت موقت که بر سر بنادر استخراج نفت گهگاه وارد جنگ نظامی با هم می‌شوند و مناطق بسیاری تحت تسلط شبه‌نظامیان مسلح از اخوان‌المسلمینی‌ها گرفته تا داعشی‌ها. از لیبی هیچ چیز نمانده جز چند چاه نفت که امریکا و متحدانش مشغول چپاولشان‌اند.

فرایند انهدام سوریه نیز تنها اندکی پس از لیبی آغاز شد. تسلیح نظامی و تقویت مالی دسته‌جاتی که در ابتدا امریکا و متحدانش آن‌ها را دموکراسی‌خواهان مخالف اسد می‌نامیدند از همان روزهای نخست اعتراضات سال ۲۰۱۱ آغاز شد. با آغاز جنگ داخلی، این دموکراسی‌خواهان کم‌کم به مخالفان میانه‌رو تغییر نام دادند. و اکنون پس از هفت سال بر کسی پوشیده نیست که نیروهای مورد حمایت امریکا در سوریه نه دموکراسی‌خواه‌اند و نه حتی اسلام‌گرای میانه‌رو و امریکا نیز در آنجا نه به دنبال دموکراتیک کردن حکومت است و نه حتی مقابله با داعش. امروز دیگر هر ناظری که اندکی اخبار سوریه را پیگیری کند می‌تواند تشخیص دهد که داعش فقط در مناطق تحت سیطره‌ی نیروهای امریکایی همچنان وجود دارد؛ در واقع، حضور امریکا در سوریه تنها دلیل ماندگاری مناطقی تحت حاکمیت داعش است.

برای امریکا و متحدانش اهمیتی ندارد که نیروهای تحت حمایتشان سلفی‌اند یا سکولار، آن‌ها یک چیز می‌خواهند: تضعیف دولت مرکزی کشور که در برابر امریکا و متحدانش می‌ایستد. حتی برای آن‌ها مهم نیست که احتمال پیروزی نیروهای مخالف کم است، مهم این است که با آغاز این فرایند کشور دچار چنان انهدام اجتماعی‌ای می‌شود که دولت مخالف را به حدی ضعیف

می‌کند که در معادلات جهانی دیگر نمی‌تواند نقشی ایفا کند. مداخله‌ی دیگر کشورهای مخالف پروژه‌های امریکایی (ایران و روسیه) به هر دلیلی که رخ داده باشد در مقابل این انهدام اجتماعی است. مسئله آن‌قدرها هم پیچیده نیست. آیا این مداخلات در لیبی وجود داشت؟ خیر. اما فرایند انهدام اجتماعی‌ای که امریکا و متحدانش در لیبی کلید زدند با سرعت پیش رفت و وضعیت را از آنچه در سوریه در جریان است به شدت وخیم‌تر کرد. سوریه در آینده‌ای نزدیک امید دارد که از شر نیروهایی چون داعش خلاص شود، اما این امید در لیبی به گفته‌ی خود تحلیلگران رسانه‌های امریکایی به شدت کم است.

جمع‌بندی کنم: یکی از عناصر برسازنده‌ی شرایط کلی مبارزات امروز ما امپریالیسم است، شرایطی که در آن امریکا و متحدانش برای تضعیف دولت‌های مخالف خود به جنگ‌های امپریالیستی، انقلابات مخملی و تقویت دسته‌جات فوق ارتجاعی با هدف به راه انداختن جنگ داخلی متوسل می‌شوند. امریکا و متحدانش در پی دگرگونی امپریالیستی هستند و در همین راستا برای ایران نیز خواب‌هایی دیده‌اند.

عنصر دوم: سرمایه‌داری و بحران‌هایش

دولت سرمایه‌داری در ایران پاسخ به تمام بحران‌هایش را مانند تمام دولت‌های سرمایه‌داری در سراسر جهان در استثمار مضاعف کارگران ایران با اجرای پروژه‌های نئولیبرالیستی می‌بیند. خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی از بازار کار و سرکوب اتحادیه‌های کارگری، پولی‌سازی و گسترش بازار به تمام سپهرهای زندگی اجتماعی، و... همه راهبردهایی است که سرمایه‌داران در سراسر جهان علیه کارگران پیش می‌برند. اقتصاد مبتنی بر سود سرمایه‌داری در دوره‌های متوالی دچار کاهش نرخ سود می‌شود و برای بازیابی این نرخ سود در هر دوره‌ی بحرانی راهبردهایی را در پیش می‌گیرد. از دهه‌ی ۱۹۷۰، به تدریج، کل سرمایه‌داری جهان برای خروج از بحران سودآوری پروژه‌های نئولیبرالیستی را در دستور کار قرار دادند. در واقع، بحران پیش از پروژه‌های نئولیبرالیستی به وجود آمده بود و نئولیبرالیسم پاسخ سرمایه‌داری برای حل و فصل بحران و حفظ سرمایه‌داری بود. سرمایه‌داری زین‌پس نمی‌توانست وجود داشته باشد، مگر اینکه سرمایه‌داری نئولیبرالیستی می‌شد. پس در واقع آنچه وضعیت امروز را بر ساخته است نه «نئولیبرالیسم»، بلکه سرمایه‌داری است که برای ادامه‌ی حیاتش راهی جز نئولیبرالیسم نداشت. اگر استراتژی سرمایه‌داران برای حفظ سرمایه‌داری نئولیبرالیسم است، استراتژی کارگران برای مقابله با نئولیبرالیسم چه چیزی می‌تواند باشد؟ برای ایستادگی در برابر نئولیبرالیسم باید در برابر بستر به وجود آورنده‌ی آن ایستاد: سرمایه‌داری؛ پس آن را با نام کاملش صدا زیم: سرمایه‌داری نئولیبرالیستی. بسیاری از نمایندگان سرمایه‌داری تلاش می‌کنند فلاکت امروز کارگران را صرفاً به نئولیبرالیسم نسبت دهند تا از این طریق سرمایه‌داری را تبرئه کنند. اما نئولیبرالیسم تنها موجب تشدید فلاکت کارگران شده است آن‌هم با هدف نجات سرمایه‌داری.

سرمایه‌داری نئولیبرالیستی نیز چند صباحی است که دچار بحران شده است، نظریه‌پردازان سرمایه‌داری به انواع راه‌هایی می‌اندیشند که یا نئولیبرالیسم را بازسازی کنند یا در حکم استراتژی آن را رد کنند و به دنبال استراتژی سرمایه‌دارانه‌ی دیگری بگردند.

آن‌ها با نسبت دادن فلاکت امروز کارگران به نئولیبرالیسم تلاش دارند تا کارگران را به جبهه‌ی خود بیاورند، اما در تمام تحلیل‌های آن‌ها چیزی که دست‌نخورده باقی می‌ماند سرمایه‌داری است. نئولیبرالیسم را که ضرورت منطقی سرمایه‌داری در دوران ما بوده است نمی‌توان جدا از سرمایه‌داری نقد کرد. کارگران در مبارزه‌شان با نئولیبرالیسم می‌توانند و باید که سرمایه‌داری نئولیبرالیستی را هدف قرار دهند و هرگونه حمله‌ی نظری یا عملی به نئولیبرالیسم را با سخن گفتن از سرمایه‌داری تدقیق کنند.

دولت سرمایه‌داری ایران که پروژه‌های نئولیبرالیستی را در دستور کار دارد واجد ویژگی مشخص دیگری نیز هست. بخشی از نمایندگان سرمایه‌داران ایران این بار هم، به منظور تطهیر اصل سرمایه‌داری، فلاکت امروز کارگران ایران را به آن ویژگی نسبت می‌دهند: مخالفت و ایستادگی در برابر امریکا و متحدانش. شرایط مشخصی که سرمایه‌داری ایران دولت خود را از آن بیرون کشید، یعنی انقلاب ۵۷، دولت سرمایه‌داران ایرانی را واجد این ویژگی کرد. چراکه پس از انقلاب دولت سرمایه‌داری در ایرن تنها در صورتی می‌توانست تثبیت شود که امریکایی نباشد. این مخالفت و ایستادگی هیچ‌گاه کوچک‌ترین خللی در اجرا و پیشبرد منافع، خواست‌ها و منویات سرمایه‌داران در مقام یک طبقه که در دولت ایران متشکل شده‌اند ایجاد نکرده است. در همان اوایل انقلاب، سرکوب کارگران هم‌زمان با مخالفت با امریکا و متحدانش پیش می‌رفت. هم‌اکنون نیز درجه‌ی مخالفت و ایستادگی در برابر امریکا و متحدانش تأثیری در اجرای سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری نئولیبرالیستی نداشته است. اما رسانه‌های امریکا و متحدانش به همراه بخشی از سرمایه‌داران ایران سعی دارند القا کنند که این مخالفت و ایستادگی سبب فلاکت و بدبختی همه‌ی ایرانیان است. گویی اینکه اولاً همه‌ی ایرانیان دچار فلاکت شده‌اند و ثانیاً هر دولتی که با پروژه‌های امریکایی در سراسر دنیا موافقت و همراهی کند همه‌ی مردمش سعادتمند خواهند شد. باید خطاب به آن‌ها گفت که همین حالا آنان که در ایران دچار فلاکت شده‌اند کارگران نیشکر، فولاد و ماشین‌سازی‌اند نه آقایان سرمایه‌داری از قبیل اسدبیگی و رستمی. این آقایان، در مقام سرمایه‌دار و منفعت‌برندگان از سرمایه‌داری، خودشان عامل فلاکت‌اند. در ثانی، مگر پیش از انقلاب که شاه پاسبان نظم امریکایی در منطقه بود کارگران ایران زندگی سعادتمندانه‌ای داشتند؟ مگر یکی از عوامل انقلاب ۵۷ همان فقر و فلاکت نبود؟ این دروغ‌ها ابزار تبلیغاتی امپریالیسم‌اند برای همان هدفی که در قسمت قبل توضیح دادیم.

البته نقشه‌های امریکا و متحدانش به دروغ‌پردازی در رسانه‌ها ختم نمی‌شود، بلکه در عمل نیز با اعمال تحریم سعی می‌کنند فلاکت مضاعفی را بر کارگران ایرانی تحمیل کنند تا از آنان به نفع خود در دگرگونی‌های امپریالیستی استفاده کنند. کم نیستند کسانی که این نقشه را می‌پذیرند و به تحریم‌ها لبخند می‌زند. آن‌ها فراموش کرده‌اند که انقلاب کارگران را نه فقر و فلاکت آن‌ها، بلکه آگاهی طبقاتی آن‌ها می‌سازد. کسانی که گمان می‌کنند با تحریم‌های امپریالیستی آگاهی سوسیالیستی ترویج می‌شود بی‌رودربایستی احمق‌اند.

جمع‌بندی کنم: یکی دیگر از عناصر برسازنده‌ی شرایط کلی مبارزات امروز ما سرمایه‌داری نئولیبرالیستی ایران است که در برابر امریکا و متحدانش نیز تا بدین‌جای کار ایستاده است. به این سبب عده‌ای فلاکت کارگران ایران را صرفاً ناشی از نئولیبرالیسم و

عده‌ای نیز ناشی از ایستادگی در برابر امریکا می‌دانند. فلاکت کارگران مسئله‌ای طبقاتی است ناشی از ساختار طبقاتی سرمایه‌داری که به استثمار آنان می‌انجامد و تا زمانی که سرمایه‌داری برقرار باشد اوضاع بر همین روال خواهد ماند.

عنصر سوم: مبارزه‌ی طبقاتی

در دوران سرمایه‌داری، کارگران نیروی کارشان را به سرمایه‌داران می‌فروشند، چرا که سرمایه‌داران تمام ابزار تولید و وسایل معیشت را در مالکیت خصوصی خود دارند. این سبب می‌شود که سرمایه‌داران در جایگاهی قرار گیرند که توانایی استثمار کارگران را داشته باشند. بر همین مبنای کارگران و سرمایه‌داران در لحظه‌به‌لحظه‌ی تاریخ شکل‌گیری، تداوم و سقوط سرمایه‌داری در حال نبرد با یکدیگرند. این نبرد از پایین‌ترین سطوح معیشتی تا بالاترین سطوح سیاسی در جریان است. کارگران در این نبرد از تلاش برای حفظ و بهبود سطح معیشت آغاز می‌کنند و می‌توانند تا تلاش برای دگرگونی کل نظم سرمایه‌دارانه برای پایان دادن به این استثمار پیش روند. در جبهه‌ی مقابل نبرد نیز، سرمایه‌داران تلاش برای بالا بردن سود خود و رساندن معیشت طبقه‌ی کارگر به حداقل ممکن را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنند و همیشه برای حفظ نظم موجود سرمایه‌دارانه مشغول به سیاست‌ورزی‌اند. بر همین اساس است که در ساحت مبارزات سیاسی کارگران و احزابشان از امکان دگرگونی سوسیالیستی جامعه به نفع کارگران سخن می‌گویند و سرمایه‌داران و احزابشان از پایان تاریخ و عدم امکان هرگونه دگرگونی‌ای که شالوده‌های نظم موجود را تغییر دهد سخن می‌گویند.

هیچ واقعه‌ی اقتصادی-سیاسی-اجتماعی را نمی‌توان بدون لحاظ کردن جایگاهی که در این پیکار کسب می‌کند به طور کامل فهمید و ارزیابی کرد. آرایش نیروهای طبقاتی است که مشخص می‌کند کدام واقعه میمون و خجسته است و کدام واقعه نامیمون و ناخجسته. تضاد کار و سرمایه دو اردوگاه بر ساخته است که در این نبرد در برابر هم صف کشیده‌اند؛ اما تقریباً هیچ‌گاه نمی‌توان با چشمان غیر مسلح این صفوف را به طور کامل از یکدیگر تشخیص داد، چرا که این مبارزه نه به شکل صریح و روشنی چنان که ما بیان کردیم، بلکه بر بستر جامعه‌ای تحت تسلط نظم، گفتمان و ایدئولوژی سرمایه‌دارانه رخ می‌دهد. برای عریان کردن صف‌بندی‌ها در برابر چشمانمان باید با دقت و وسواسی بالا تمام زوایای واقعیت را بررسی کنیم.

سرمایه‌داران از همان ابتدای شکل‌گیری سرمایه‌داری و ظهور مبارزات طبقاتی ترجیح دادند که این نبرد را کتمان کنند و آنجا که توان کتمان‌ش را از دست‌رفته دیدند اقدام به استحاله‌ی آن کرده‌اند. سرمایه‌داران تمام تلاششان را می‌کنند که معضلات کارگران را به چیزی جز نظم سرمایه‌دارانه‌ی امور ربط دهند. با این کار دو هدف را پیش می‌برند: در گام نخست، تیره‌ی سرمایه‌داری و خارج کردن آن از مظان اتهام است تا در مقابل هرگونه دگرگونی کارگری-سوسیالیستی بایستند و در گام بعدی، در برابر سیاست‌های سرمایه‌دارانه‌ی رقیب از میان کارگران به نفع خود سربازگیری می‌کنند.

توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی در جهان امروز در یکی از بدترین شرایط به ضرر کارگران به سر می‌برد. سال‌هاست که کارگران و احزاب کارگری در سطح جهان هیچ استراتژی و تاکتیکی که پیش‌برنده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی باشد در دستور کار ندارند، حتی نهادی

که تلاشی برای این منظور انجام دهد - یعنی بین الملل کارگران - سال‌هاست که از بین رفته است. هر دو جبهه‌ی اتحادیه‌ای در جهان - فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری (WFTU) و کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری (ITUC) - نقطه‌ضعف‌هایی بسیار کلیدی دارند. احزاب به‌اصطلاح کارگری به‌شدت تحت تأثیر و نفوذ ایدئولوژی سرمایه‌دارانه قرار گرفته‌اند. اما با این همه، مبارزات کارگری، که از پس بحران اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸ هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود، خون تازه‌ای به رگ‌های جنبش کارگری در جهان تزریق کرده است. در ایران پس از سرکوب شدید کارگران اندک‌مدتی پس از انقلاب ۵۷، احزاب کارگری هیچ‌گاه اجازه‌ی فعالیت نداشته‌اند و اتحادیه‌های مستقل کارگری غیرقانونی اعلام شده‌اند. این سرکوب جنبش کارگری ایران را به‌شدت به پس راند. از اوایل دهه‌ی ۸۰، جنبش کارگری وارد فرایندی از تشکیل‌یابی شد که به دلایل متعددی از قبیل نفوذ ایدئولوژی سرمایه‌دارانه، به‌جز موارد اندکی از موفقیت واماند. اما اعتراضات اخیر کارگران نیز خون تازه‌ی جنبش کارگری ماست.

جمع‌بندی کنم: سومین عنصر از عناصر برسازنده‌ی شرایط کلی مبارزات امروز ما چگونگی صف‌بندی طبقاتی کارگران در برابر سرمایه‌داران است. تشخیص صف‌بندی‌های غیرکارگری همیشه آسان نیست. علاوه بر نیروهایی که مذبوحانه سعی می‌کنند خود را حامی کارگران نشان دهند (مانند حضور حزب اعتماد ملی یا بسیج عدالتخواه در هفت‌تپه)، سرمایه‌داری با نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی درون صفوف طبقه‌ی کارگر سعی می‌کند به مبارزات کارگران جهت‌دهی کند. بر ماست که آنها را بشناسیم.

سه عنصر اصلی را که شرایط کلی پیکار کارگران ایران را مفصل‌بندی می‌کنند برشمردم: نخست، امپریالیسم؛ دوم، سرمایه‌داری و بحران‌هایش؛ و سوم، مبارزه‌ی طبقاتی. در توصیف مفصل‌بندی شرایط توسط این سه عنصر دیدیم که نیروهای موجود سه افق را برای شرایط فعلی برنامه‌ریزی می‌کنند: (۱) دگرگونی امپریالیستی، که امریکا و متحدانش در پی آن‌اند؛ (۲) عدم دگرگونی، که دولت سرمایه‌داران در ایران در پی آن است؛ و (۳) اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی و در نهایت دگرگونی کارگری-سوسیالیستی، که کارگران در پی آن‌اند. اما همان‌طور که گفتیم، برای تشخیص صف‌بندی‌هایی که این افق‌ها را تقویت می‌کنند باید با دقت و وسواسی بالا تمام زوایای هر عملی را بررسی کرد.

دیدیم که استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها در هر مبارزه‌ای مبتنی بر تحلیل شرایط آن مبارزه است. در وقایع جاری در مبارزات کارگران ایران نیز این امر صادق است. استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایی که در مبارزات امروز مطرح شده است مبتنی بر چه تحلیل‌هایی از شرایط است؟ آیا تمام استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها هر سه عنصر اصلی را در تحلیلشان در نظر گرفته‌اند؟ واضح است که با حذف هر یک از عناصر اصلی برسازنده‌ی واقعیت از تحلیل شرایط می‌توان ناآگاهانه استراتژی و تاکتیک اشتباهی را برگزید، استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایی که ناآگاهانه منجر به تقویت افق‌های غیرکارگری شود. حتی کوچک‌ترین عمل در شرایط ما نمی‌تواند نسبت به هیچ‌یک از این عناصر اصلی خنثی باشد. باید دانست که هر عملی در مبارزه‌ی ما در نسبتش با این عناصر معنای حقیقی خود را در صف‌بندی طبقاتی می‌یابد. تحلیلی از شرایط که یکی از عناصر اصلی را از قلم بیندازد احتمال استراتژی و تاکتیک‌های برمی‌گزیند که

در یکی از افق‌های سرمایه‌دارانه جای می‌گیرد و در نهایت به ضرر کارگران است. در مبارزات امروز کدام‌یک از استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها می‌تواند افق کارگران را تقویت کند؟

۴. آیا کارگران وارد فاز نوینی از مبارزات خود می‌شوند؟

در بخش پایانی بحث، می‌خواهم نشان دهم که کدام استراتژی جنبش کارگری در وهله‌ی فعلی منجر به تقویت افق دگرگونی کارگری می‌شود و مبتنی بر این استراتژی کدام تاکتیک موجود در مبارزات هم‌اکنون جاری کارگران می‌تواند کارگران را یک گام به جلو ببرد. برای ملموس کردن بحث، به اعتراضات دی‌ماه اشاره می‌کنم.

وضعیت بد معیشتی و اقتصادی، حجم وسیع بیکاری و نهایتاً تنگ‌دستی اقشار مختلف مردم را عاصی کرده بود. تلنگری کوچک به مردم عاصی کافی بود تا عصیان‌ی شکل بگیرد. یکی از جناح‌های سرمایه‌داری ایران در پایتخت قدرتش، یعنی مشهد، این نقش را بر عهده گرفت، اما به طرفه‌العینی امپریالیسم با رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی‌اش به صحنه وارد شد. آمدنیوز اعتراضات را سازمان‌دهی می‌کرد، شعارها را می‌ساخت و رسانه‌های شیک‌تر، بی‌بی‌سی و صدای آمریکا، به تحلیل می‌پرداختند. دولت ایران نیز مستأصل مانده بود که چطور «مستضعفان» را در خیابان سرکوب کند. هرچند، این استیصال طولی نکشید و طومار دی‌ماه برچیده شد.

برخی از جریاناتی که خود را چپ و کارگری می‌دانستند بی‌محابا مردم را به حضور در خیابان تشویق کردند. شرایط موجود را ایستادن مردم در «درگاه انقلاب» (دگرگونی کارگری-سوسیالیستی) ارزیابی می‌کردند و کوچک‌ترین اهمیتی برایشان نداشت که مثلاً، آمدنیوز چه کار می‌کند و چرا می‌کند. تحلیل آن‌ها از شرایط یکی از عناصر اصلی برسازنده‌ی واقعیت، یعنی امپریالیسم، را حذف کرده بود. آن‌ها از اینکه اعتراضات به وضعیتی شبیه وضعیت لیبی ختم شود هراسی به دل راه نمی‌دادند. آن‌ها با حذف امپریالیسم از دستگاه تحلیلی‌شان دیگر توانایی دیدن دسته‌جاتی همچون جندالله، الاحوازیه، انصار الفرقان و نام‌آشنا‌ترانی همچون پژاک و مجاهدین را ندارند. برای آن‌ها کافی است که کارگران به خیابان بیایند و اعتراضات را لحظه‌به‌لحظه تندتر کنند. استراتژی آن‌ها این است: به خیابان بیایید و به خیابان بیایید. این‌که پیش و پس این به خیابان آمدن چه چیز رخ می‌دهد برای آن‌ها مهم نیست. نمی‌توانند تشخیص دهند که نظم برهم‌ریخته را انصار الفرقان و الاحوازیه با شلیک یک گلوله از اسلحه‌های سعودی‌شان صاحب می‌شوند. آن‌ها نمی‌توانند تشخیص دهند که کارگران منفرد در خیابان حتی با رادیکال‌ترین شعارها در مقابل این دسته‌جات مسلح هیچ نیستند. بگذریم از اینکه شعارهای آن روزها قند در دل امپریالیسم آب می‌کرد. برای همین تمام هم‌وغم خود را گذاشتند بر تغییر شعارها. نمی‌توانند تشخیص دهند در این شرایط این‌که کارگران چه شعاری می‌دهند در درجه‌ی دوم اهمیت است؛ مهم‌تر این است که کارگران منفرد با شعار نان، کار و آزادی هم نمی‌توانند در مقابل الاحوازیه با شعارهای نژادپرستانه‌اش

کاری از پیش برند. این را امپریالیسم خوب فهمیده است؛ او می‌داند در نخستین گام پروژه‌اش از مردم منفرد – حتی اگر کارگر باشند – می‌تواند استفاده کند.

برخی دیگر از جریان‌ها به اصطلاح چپ و کارگری نیز، با ارتجاعی خطاب کردن اعتراضات دی‌ماه، مردم به‌جان‌آمده را عمال امریکا، اسرائیل و عربستان نامیدند. این جریان‌ها وضعیت بد معیشتی و اقتصادی، حجم وسیع بیکاری، و نهایتاً تنگ‌دستی اقشار مختلف، یعنی سرمایه‌داری ایران و بحران‌هایش، را از دستگاه تحلیل‌شان کنار گذاشتند. امپریالیسم تمام صحنه‌ی تحلیل‌شان را گرفته بود، جایی برای عناصر دیگر برسازنده‌ی شرایط وجود نداشت. البته برای تأیید حرف‌شان شعارها کمک بزرگی به آنان کرد، اما شعارها همه چیز نبود. همان‌طور که دسته‌ی نخست به دستچین کردن شعارهای مطلوب خود می‌پرداخت، این دسته نیز برای تأیید سخنان‌ش البته با راحتی بیشتری به دستچین کردن مشغول بود. تمام حرف‌شان این بود: لیبی سرنوشت محتوم این اعتراضات است. حتی در دستگاه تحلیل خودشان نیز به این می‌ماند که فرزند نوزادی را پدرجان خطاب کنی و آنگاه ژست دوران‌اندیشی به خود بگیری که بالاخره او هم روزی پدر خواهد شد. استراتژی آنان این بود: به خانه برگردید، به خانه برگردید و به خانه برگردید، همین.^۴

اما اگر مبارزه‌ی طبقاتی را در کنار امپریالیسم و سرمایه‌داری به‌منزله‌ی عناصر اصلی برسازنده‌ی شرایط واقعی در نظر بگیریم، اعتراضات دی‌ماه را نه درگاه انقلاب در نظر می‌گیریم و نه ارتجاع امپریالیستی. دی‌ماه عصیانی بود که در وضعیت فعلی توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی، پیش از هر چیز دیگری امپریالیسم می‌توانست از آن استفاده کند، که البته سرکوب شد. اما این عصیان با تمامی اعتراضات دموکراسی‌خواهانه‌ی امپریالیستی‌ای (همچون جنبش سبز) که پیش از آن رخ داده بود متفاوت بود. این بار کسی به فکر اعتبار پاسپورت ایرانی نبود؛ این بار نان شب جای پاسپورت را گرفته بود. هرچند، تا زمانی که وضعیت مبارزه‌ی طبقاتی چنین است، چنین اعتراضاتی کم یا زیاد امکانی را در اختیار امپریالیسم قرار می‌دهند تا افق دگرگونی امپریالیستی را تقویت کند. اما امکان‌های دیگری را نیز در خود وضعیت و نه در اعتراضات به ما نشان می‌دهد. پس درست این است که فارغ از هورا کشیدن یا هو کردن اعتراضات، با در نظر گرفتن هر سه عنصر برسازنده‌ی این وضعیت ببینیم چه باید کرد.

شرایطی که اعتراضات دی‌ماه در آن رخ داد تغییر نکرده است: امپریالیسم با پروژه‌های دگرگونی‌اش حی و حاضر است، سرمایه‌داری بحران‌زده‌ی ایران به استثمارش ادامه می‌دهد و توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی تغییری نکرده است. دو عنصر نخست که اساساً نه در اختیار ماست و نه در آن عاملیتی داریم؛ بنابراین، از این میان فقط تغییر در توازن قوای مبارزه‌ی طبقاتی به‌منزله‌ی یکی از عناصر اصلی برسازنده‌ی واقعیت است که می‌تواند وضعیت را به گونه‌ای تغییر دهد که اعتراضاتی این چنین نه افق دگرگونی امپریالیستی یا عدم دگرگونی را، بلکه افق دگرگونی سوسیالیستی-کارگری را تقویت بخشد. تغییر چنین اعتراضاتی پس از آغازشان غیرممکن است؛ برای چنین تغییری، باید پیشاپیش وضعیتی را که چنین اعتراضاتی در آن رخ می‌دهد تغییر داد. اما چگونه می‌توان توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی را و در نتیجه چنین وضعیتی را تغییر داد؟ آیا پاسخ به این سؤال را می‌توانیم در بطن اعتراضات جاری کارگران بیابیم؟

۴. طنین این استراتژی خطاب به سرمایه‌داران چیزی جز این نبود: سرکوب کنید، سرکوب کنید، فرودستان به جان آمده را سرکوب کنید.

گفتیم که مبارزات اقتصادی جاری کارگران با سرمایه‌داران در مداری گرفتار آمده است که کارگران را ناچار می‌کند هر بار از نقطه‌ی صفر آغاز کنند. اما از درون این مبارزات می‌توان چیزی را درآورد که مبارزه‌ی تدافعی را به مبارزه‌ی تهاجمی تبدیل کند. سندیکای واحد را نمونه‌ی این عمل دانستیم. کارگران، که در این مبارزات خود را نه در قالب‌های فردی بلکه در قالب اندامواره‌ی جمعی بازشناسی کرده‌اند، از هر لحظه تواناترند تا این بازشناسی را در قالب تشکلی باثبات و پایدار دائمی کنند. هویت جمعی را که بر ساخته‌اید، اینک زمان آن است که تثبیت کنید: تشکیل هیئت مؤسس سندیکای کارگران فولاد، برگزاری مجمع عمومی، نگارش و تصویب اساسنامه‌ی سندیکا. در صورت انجام دادن این امر خطیر، کارگران در پایان اعتصاب با چیزی بسیار بیشتر از حقوق معوقه‌شان به خانه برمی‌گردند. با ایجاد سندیکا مانع پراکندگی مجدد پس از پایان اعتراضات می‌شوید. آنگاه زمان آن می‌رسد که تجربیات خود را مستند کنید و آموزه‌هایی را که از قبل عملتان دریافته‌اید به دیگر کارگران آموزش دهید و در اختیار دیگر کارگران معترض قرار دهید. شما می‌توانید با شعار ایجاد سندیکا آن را در میان دیگر کارگران معترض تکثیر کنید. سندیکای شرکت واحد قالب مناسبی برای حفظ همبستگی و اتحاد کارگران ارائه می‌دهد. اساسنامه‌ی آن می‌تواند مبنایی باشد برای کارگران در سایر محیط‌های کار.

از مبارزات هفت‌تپه بیاموزیم. سندیکای کارگران هفت‌تپه، به دلیل مشکلاتی که درون سندیکا پیش آمد و به دلیل عدم ارتباط کافی هیئت‌دبیره‌ی برگزیده‌ای که با ترفندهای سرمایه‌داران به دور از محیط کار رانده شده بود، از کار سندیکایی خود بازماند. تجربیات اعتراضات پیشین منتقل نشد و کارگران نتوانستند شکل خود را بازآرایی کنند. کارگران در اعتراضات دور جدیدشان دست به کار ایجاد جمعی برای نمایندگی اعتراضاتشان شدند، که آن را مجمع نمایندگان نامیدند. مجمع نمایندگان اگر می‌خواهد وظایفش را صرفاً محدود به چانه‌زنی دربارهی اعتراضات اخیر نکند، اگر می‌خواهد همبستگی کارگران را پس از اعتراضات نیز حفظ کند، اگر می‌خواهد تجربیات اعتراضات حفظ و به اعتراضات بعدی منتقل شود، اگر می‌خواهد مانع حمله‌ی مجدد سرمایه‌داران به کارگران شود و اگر می‌خواهد کارگران هفت‌تپه را نجات دهد، چاره‌ای ندارد جز اینکه در قالب هیئت‌دبیره‌ی تشکل کارگران هفت‌تپه عمل کند؛ چاره‌ای ندارد جز اینکه به تشکل مستقل خود نظم و سیاق بخشد؛ چاره‌ای ندارد جز اینکه برای خود دستور کار مشخص کند؛ چاره‌ای ندارد جز اینکه اساسنامه‌ای داشته باشد که مورد توافق کارگران باشد؛ چاره‌ای ندارد که میثاق کارگران را، که در هنگام اعتراض با حضور کارگران در صحنه‌ی اعتراض بسته می‌شود، با حضور کارگران در سندیکا تحکیم بخشد. اگر چنین است، چه بهتر که خود را به نام واقعی‌اش بنامد: سندیکا.

یکی از اشتباهاتی که در هفت‌تپه رخ داد این بود که سندیکا را به هیئت‌دبیره‌ی آن تقلیل دادند. سندیکا صرفاً هیئت‌دبیره‌ی آن نیست؛ سندیکا یعنی کل کارگران در قامت پیکری واحد. هنگامی که سندیکا را به هیئت‌دبیره‌ی آن تقلیل دهیم، کارکردش می‌شود چانه‌زنی در هنگام اعتراض و پس از اعتراض خاموش می‌شود. اما سندیکا کارکرد اصلی‌اش ارتقای اتحاد کارگران است و این مهم فقط از قبل آموزش تجربیاتی حاصل می‌شود که کارگران در عمل‌های مشترکشان در سراسر مبارزات کارگری در طول تاریخ و در سراسر جهان کسب کرده‌اند.

ایجاد و تقویت سندیکا یکی از تاکتیک‌های موجود در اعتراضات است، که اتفاقاً نسبت به دیگر تاکتیک‌ها کم‌طرفدارتر است و صبورانه‌تر. اما تاکتیک‌های دیگری نیز وجود دارد، مثل شورا، که شورانگیز است؛ یا کوتاه آمدن از اعتراض و زدوبند با کارفرما، که حزن‌انگیز است. (اطاله‌ی بحثمان به واسطه‌ی دسته‌ی دوم شاید در این لحظه چندان ضروری به نظر نیاید، ولی تا این حد را از من بپذیرید، چرا که در آینده نقش پررنگ‌تری ایفا می‌کند.)

در باب تاکتیک نخست. شورا‌های کارگری نخستین بار در سال ۱۹۰۵ در انقلاب روسیه شکل می‌گیرند: نهادی که کارگران از طریق آن نظم نوینی را در جامعه برقرار می‌کنند. در شرایط انقلابی، که سرمایه‌داران از برقراری نظم در جامعه ناتوان‌اند، شورا‌های کارگری با داعیه‌ی حکومت‌آداری امور را در دست می‌گیرند. در این میان، یا شورای کارگری موفق می‌شود قدرت دوگانه را به نفع خود تصاحب کند یا دولت سرمایه‌داران می‌تواند به‌نوعی خود را بازسازی کند. در حقیقت، شورا در فرایند گذار از نظم سرمایه‌دارانه و برای کسب قدرت سیاسی کارگران شکل می‌گیرد، در حالی که سندیکا برای تقویت قدرت کارگران درون نظم سرمایه‌داری. اگر از شورا حقیقتاً شورای کارگری مد نظر باشد، چیزی بسیار فراتر از همان فعالیت سندیکایی است که تصمیماتش را به شکل شورایی می‌گیرد. در هر سندیکای رزمنده‌ای، باید که سازوکار تصمیم‌گیری شرکت حداکثری کارگران باشد. در هر سندیکای رزمنده‌ای، کارگران باید بتوانند در هر لحظه نمایندگان خود را در صورت تخطی از اصول مؤاخذه و برکنار کنند. در باب تفاوت سندیکا و شورا، جست‌وجویی ساده مسائل را روشن می‌کند و نشانمان می‌دهد که این دو نه دو شکل رقیب، بلکه دو نهاد کارگری متفاوت برای اهدافی متمایزند.

اما تاکتیک تشکیل شورا بر چه استراتژی و تحلیلی تکیه دارد؟ اینجاست که مجدد باید به دی‌ماه بازگردیم. دیدیم که در دی‌ماه یکی از تحلیل‌ها این بود که بر درگاه انقلاب ایستاده‌ایم. این تحلیل به‌غایت خطرناک است، چرا که با حذف امپریالیسم به‌منزله‌ی یکی از عناصر اصلی برسازنده‌ی واقعیت و در نتیجه با ندیدن خطر دگرگونی امپریالیستی، استراتژی دعوت به خیابان را اتخاذ کرده بود. این استراتژی مبتنی بر تحلیلی است که شرایط را انقلابی ارزیابی می‌کند، حال اینکه در این شرایط نتیجه‌ی کار نه دگرگونی کارگری-سوسیالیستی (انقلاب) و نه حتی اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی، بلکه دگرگونی امپریالیستی بود. آنان با تحلیل انقلاب بودن شرایط و در پی آن استراتژی دعوت به خیابان است که تاکتیک شورا را در دستور کار دارند تا از منظرشان در این شرایط سهمی هم گیر کارگران بیاید. (فارغ از اینکه با توازن قوای موجود در مبارزه‌ی طبقاتی تا چه حد تاکتیک شورا امکان‌پذیر است یا خیر) فراموش کرده‌اند که کارگران باید در مقابل دگرگونی امپریالیستی که ما را به سوی انهدام اجتماعی می‌برد بایستند، نه اینکه درون آن خام‌اندیشانه سهم‌خواهی کنند. لیبی را تماشا کنید، چیزی برای تقسیم کردن وجود نخواهد داشت.

اما در باب تاکتیک دوم. این جریان در حال حاضر ضعیف است، اما وقایع شرکت واحد و هفت‌تپه نشان داد که می‌تواند تحت حمایت‌های ضمنی دولت ایران تقویت شود. در هر دو شرکت، چند تن از فعالان سابقاً سندیکایی با متهم کردن کارگران، اعتراضات و سندیکای آن‌ها به تدروی و سیاسی‌کاری به زدوبند با کارفرما پرداختند و در یکی دست به کار تشکیل شبه‌سندیکایی

تحت حمایت کارفرمایان نیز شدند و احتمالاً در آینده که تلاطمات مبارزه‌ی فعلی کارگران در هفت تپه بخوابد، در آنجا هم دست به کار خواهند شد. حتی می‌توان نجوهای برخی از نمایندگان فریب‌خورده‌ی کارگران مبنی بر تشکیل شورای اسلامی کار را نیز شنید.

اما این تاکتیک نمی‌تواند درون جنبش کارگری تثبیت شود و خود را پایدار گرداند، مگر اینکه پایه‌هایش را بر استراتژی و تحلیل مشخصی محکم کند که منطقاً برآمده از آن است. و این تحلیل همان تحلیلی است که امپریالیسم تمام صحنه‌اش را اشغال کرده بود و جایی برای دیگر عناصر برسازنده‌ی شرایط ما باقی نگذاشته بود. این تحلیل به‌راحتی اعتراضات را ارتجاعی خواند و به طرق مختلف سرمایه‌داری ایران و بحران‌هایش را نادیده گرفت و دست آخر هم یک استراتژی در دستور کار دارد: بازگشت به خانه.

اما تاکتیک ایجاد سندیکا‌های کارگری همان تاکتیکی است که منطقاً از دل تحلیلی بیرون می‌آید که هر سه عنصر اصلی برسازنده‌ی شرایط مبارزه‌ی کارگران را مد نظر قرار می‌دهد و مبتنی است بر استراتژی‌ای که در برابر دعوت به خیابان یا دعوت به خانه بر فعالیت درون حوزه‌ها پامی‌فشارد. با فعالیت درون حوزه‌هاست که اتحاد منفرد طبقه‌ی کارگر می‌تواند با تکثیر آگاهی طبقاتی به طبقه‌ی کارگر بدل شوند، چرا که دولت درون حوزه‌ها به‌وضوح دولت سرمایه‌داران است — آنچه درون حوزه‌ها محل نزاع است سرمایه‌داری است و به این سبب امکان مداخله‌ی ایدئولوژیک امپریالیسم بسیار کمتر است. درون حوزه‌ها خطوط مبارزه برای کارگران از هر جای دیگری روشن‌تر است. درون کارخانه آنچه در گام نخست هدف قرار می‌گیرد سرمایه‌دار و سودش است. سرمایه‌دار درون کارخانه نمی‌تواند حمله به معیشت کارگران را به غزه و لبنان ربط دهد. در این برهه‌ی مشخص، می‌توان با ایجاد سندیکا سنگری ساخت که جریانات سرمایه‌داری سخت‌تر از هر جای دیگری در آن می‌توانند نفوذ کنند. سندیکا‌ی کارگری نخستین جایی است که نطفه‌های نبرد حقیقی کارگران در آن امکان برساخته شدن دارد. سندیکا به سبب رشد آگاهی کارگران در مبارزه‌ی اقتصادی می‌تواند محلی باشد تا تحریم‌ها مورد حمله قرار گیرند و از قبل حمله به تحریم‌ها سرنوشت مشترکمان با فلسطین و غزه یادآوری شود. کارگران با ساختن سندیکا با خارج شدن از مدار تکراری مذکور و تبدیل نبرد تدافعی به نبردی تهاجمی خود را در قالبی متشکل می‌کنند که بیشترین امکان ایستادگی در برابر دگرگونی‌های امپریالیستی و تقویت افق اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی و دگرگونی سوسیالیستی-کارگری را برمی‌سازد.

کارگران هفت‌تپه و فولاد هم‌اکنون می‌توانند آغازگر جنبشی باشند که از درون آن ده‌ها سندیکا بروید. سندیکاها می‌توانند مبارزات اقتصادی کارگران را یک گام به پیش ببرند. همچنین سندیکاها می‌توانند آن قرارگاهی باشند که کارگران در آنها ضمن ایستادگی در برابر دو انحراف جنبش کارگری — یعنی وسوسه‌ی سرنگونی امپریالیستی و وسوسه‌ی ساخت‌وپاخت با کارفرمایان و دولتشان — خود را در قامت نطفه‌های بدیلی اجتماعی بازشناسند.

در نهایت، باید بگوییم پراکندگی بحث را بر من ببخشید که عذرم کمبود زمان است، اما درهم‌رفتگی بحث را بپذیرید، چرا که حقیقت درهم‌رفته و تاب‌خورده است و گاه بسیار غیرمنتظره.

خسرو خاکبین - آذرماه ۹۷